

ابن سینا؟

فیلسوف ایرانی

نوشته: مونتگمری وات

ترجمه: عباس سعیدی پور

اینکه این کتاب اثر مهمی در تاریخ فکری اسلام نیست، اما نمونه قابل توجهی است که چگونه متفکرینی که اساساً فیلسوف بودند چهارچوب مفاهیم اسلامی را پذیرفتند. بخش آخر این کتاب به زبان فلسفی شرح روح و چگونگی امکان نبوت را تبیین می‌کند. با این وجود، از نظر فلسفی موثرترین اثر وی بدون شک «تهذیب الاخلاق» اوست. این کتاب شرحی است از نظام کامل اخلاقیات که اساساً بر پایه اصول افلاطونی قرار دارد و توسط غزالی و بسیاری از نویسندگان بعدی مورد استفاده قرار گرفت.

فلسفه در بسیاری از مراکز اسلامی رایج گشت. بطور اتفاقی مطلع می‌شویم که در شهر کوچکی نزدیک ساحل جنوبی دریای خزر افرادی در علوم فلسفی تبحر یافته‌اند. لااقل مردی از این شهر، نخستین درس فلسفه را به پسرش داد که بعداً نزد بسیاری به بزرگترین فیلسوفی که به زبان عربی می‌نوشت مشهور گشت. این مرد ابن سینا، یا ابوعلی سینا است؛ که ایرانی‌الاصل بود و در بخارا بزرگ شده است. وی تعلیمات خود را با حفظ قرآن و اشعار عربی شروع کرد، سپس به علوم الهی پرداخت. وی احتمالاً موقع ملاقات با مدرس فوق‌الذکر که او را با منطق ارسطویی آشنا ساخت. چهارده ساله بوده است. این مدرس با شگفتی دریافت که این پسر بهتر از معلم خود رشته مورد تعلیم را می‌فهمد. ابن سینا تمام آثار فلسفی و علمی زمان را با

دوست جوانش ابوحیان التوحیدی (متوفی بعد از ۱۰۱۰ م) ثبت شده‌اند. ابوحیان التوحیدی چهره ادبی مهمی بود، با اینحال معاش خود را بعنوان دبیری وزرا و سایر صاحب‌منصبان بغداد و ولایات کسب می‌نمود.

فرد دیگری که سزاوار یادآوری است مسکویه (یا ابن مسکویه) است که در سال ۱۰۳۰ م وفات یافت. او فردی ایرانی بود و به عنوان دبیر خدمت اعضاء حکومتی خانواده بوئیان و وزراء را می‌کرد. تاریخ طولانی عمومی وی اثری است شناخته شده که بخش نهائی آن بنام «ظهور و سقوط خلافت عباسیان» ترجمه شده است. در میان آثار برجسته دیگر او، کتابی است درباره کلام فلسفی. این کتاب در باره وجود خدا، وجود روح و جوهره نبوت بحث می‌کند. با

فلسفه در طول قرن دهم میلادی -سوم هجری- در میان گروه‌های کوچکی ترویج داشت. دانش‌پژوهان مسلمان این رشته، پیروان متعصب اسلام نبودند و بنظر می‌رسد که حتی در کار آموزش و مباحث فلسفی مسلمین و مسیحیان روابط یکسانی با هم داشتند. تا آنزمان هنوز تمایلی وجود داشت که فلسفه را با علم طب مرتبط نماید، بخصوص اطلاع داریم که انجمنی در بغداد وجود داشت که در پایان قرن دهم میلادی -سوم هجری- در خانه ابوسلیمان المنطقی السجستانی (متوفی ۱۰۰۱ م) تجمع می‌کرد. علیرغم اکثر فلاسفه اینطور می‌نماید که سجستانی هیچ منصب دولتی نداشت، گرچه دربار بوئیان نسبت به وی التفات داشت. بعضی از مباحث که در خانه او انجام می‌شد توسط

ایران‌شناسی / سال اول / شماره ۵



اشراف یافت؛ آنچنانکه بعد از آن به اطلاعات خویش هیچ نیفزود و تنها آنرا عمق بخشید. وی شانس آورد که هنگامیکه فرصت داشت وسیعاً مطالعه کرد. زیرا در سال ۹۹۸م با مرگ پدر، وی می‌بایستی بدنبال منصبی باشد تا بتواند زندگی خود را بگذراند. شرایط نامساعد سیاسی و ظهور و سقوط سلسله‌ها و دولت‌ها نیز او را مجبور می‌ساخت تا دائماً از محلی به محل دیگر کوچ کند. از سال ۱۰۱۵م تا ۱۰۲۲م در همدان اقامت داشت، مدتی نیز مشغول منصب دشوار و خطرناک وزارت یا صدارت یک شاهزاده آل بویه بود. از سال ۱۰۲۳م تا پایان عمر نیز در اصفهان، تحت حمایت شاهزاده‌ای محلی قرار داشت.

وقتی ابن سینا را بعنوان یک فیلسوف مورد توجه قرار می‌دهیم، باید بخاطر داشته باشیم که «قانون» [فی الطب] او جایگاه بسیار برجسته‌ای در علم پزشکی دارد، همچنین باید تاثیر آثار دیگر او را بر معارف دیگر بشری را بخاطر داشته باشیم. فلسفه او عمدتاً در دو کتاب «شفا» و «نجات» جمع شده است. از این دو کتاب، «شفا» فشرده مهمی از علوم و فلسفه است، حال اینکه دومین کتاب خلاصه‌ای از بخش‌های فلسفی اثر بزرگتر اوست. نجات به سه بخش تقسیم شده، که در یک بخش آن به منطق و در بخش دیگر به «فلسفه طبیعی» می‌پردازد (در حقیقت به مسائلی مانند جوهر و عرض و ماهیت روح بشری) و در بخش سوم به «الهیات» (که شامل جهان‌شناسی هم می‌شود) پرداخته است. موضع کلی او، «نوافلاطونی» است. خدا یکی است؛ واجب‌الوجود است، همه چیز از او سرچشمه می‌گیرد. در مرتبه مادون او عقول محض و افلاک وجود دارند مفهوم روح انسانی اساساً در فلسفه او ارسطویی است. لکن ظاهراً بر طبق مباحث و تفاسیر

«متافیزیک» ارسطو را خواند و آنرا از حفظ بود و هنوز سردر نمی‌آورد. تا اینکه تصادفاً به کتاب کوچکی از فارابی برخورد و قضیه را برای او روشن ساخت. این روایت دلالت بر این دارد که تاثیر مستقیم فیلسوف متقدم‌تر بود که او را به سمت موضعی مشابه در فلسفه کشاند. سال بعد یا در همین حدود او با دسترسی به یک کتابخانه غنی از آثار یونانی متعلق به سلطان بخارا موفق به کامل‌ترین بهره‌برداری از کتب شد. وی حدس می‌زند که قبل از هجده سالگی به تمام معرفت فلسفی و علمی زمان خویش

شوق زایدالوصفی برای درک معرفت مطالعه کرد. او طب را ظاهراً نزد خویش آموخته و آنچنان زمینه دقیق نظری پیدا نمود که پزشکان تجربی تحت راهنمایی او کتب طبی را تعلیم می‌دیدند. براساس جزئیات زندگینامه‌ای که ما این اطلاعات را از آن کسب کرده‌ایم، سن او در این هنگام کمتر از هفده بود. وی دانش طبی خود را با معالجه بیماران آزمود و آنرا گسترش داد.

در روند مطالعات همه‌جانبه خود تنها رشته‌ای که دشواریهایی برای او دربر داشت متافیزیک بود. بنا به قول خودش چهل بار

فیلسوفان افلاطونی یونانی اصلاح شده است. ابن سینا نیز مانند بسیاری از فلاسفه اسلامی امکان پیامبری (نبوت) را تبیین می‌کند، اما در حالیکه فارابی نبوت را با عالی‌ترین شکل تخیل مربوط می‌داند، ابن سینا آنرا به درجه عالی روح، یعنی عقل ربط می‌دهد.

در این جا نیز باید متذکر شویم که علیرغم فلسفه فارابی، در فلسفه ابن سینا نشانی از تشیع نیست؛ یعنی در فلسفه ابن سینا هیچ تلاشی نیست تا نشان دهد حاکم حقیقی (رئیس حقیقی) سهم بیشتری از حکمت الهی دارد. ابن سینا اساساً خود را مقید به تبیین این موضوع می‌داند که چگونه از طریق یک پیامبر، وضعی مبتنی بر حکمت الهی ایجاد می‌شود. این تغییر تاکید و اجتناب علنی از تشیع شاید اساساً بستگی به این واقعیت داشته که در این زمان تبلیغات فاطمی در شرق دنیای اسلام فعال بوده است. ابن سینا خودش دوره‌ای را که مبلغان وارد بخارا شدند بیاد می‌آورد، و بیاد می‌آورد که چگونه آنها مباحث دائمی را درباره آموزش‌هایی که می‌دادند مطرح می‌کردند و به کرات می‌شنیده است، در دوره بلوغ ابن سینا و عنوان رشد علمی‌اش حتی حکام شیعه امامی تشخیص می‌داده‌اند که این تبلیغ برای قدرت آنها تهدیدی بوده است. بنابر این هر چیز مشابه آن ظنین بود. نکته دیگر اینکه وی دارای قدرت سیاسی مطلوبی بود. و به نظر نمی‌رسد که رقابت علمای اهل سنت را در مقابل خود احساس کرده باشد. بنابر این موردی نبود که او را به مبالغه در اهمیت فلسفه سوق داده باشد. از این رو او در موقعیتی قرار داشت که شبیه موقعیت معتزله در دوره تفوق سیاسی‌اشان بود. و او هم مانند معتزله مسلم دانست که تفسیر فلسفی اسلام یک حقیقت است، معتزله که از جنبه تبیین حقیقی اسلام واقعی با صوفیان

مشترکند، و ابن سینا نیز جنبه‌ای صوفیانه داشت.

مسائل نهائی در رابطه با ابن سینا، بطور کلی در ارتباط با تصوف و دیدگاه الهی‌اش می‌باشد. وی مسلمان مومنی تربیت شده بود. قرآن را حفظ نمود و شریعت یا قانون وحی (شرع منزل) را بخوبی مطالعه کرد. وی در زندگینامه‌اش به ما می‌گوید که به مسجد رفته و درباره مشکلات عقلی دعا می‌کرده است. در مورد تغییرات آگاهانه نقطه نظرات خود چیزی نمی‌گوید. احتمالاً او دریافته بود که تعلیمات فلسفی و علمی یونانی به قلمروی جدا از اعتقاد اسلامی وابسته بود و تبیین بنیادی بین آنها نیست. ابن سینا در فلسفه‌اش خود را حامی و مبین اسلام و عقاید اصولی می‌پنداشته، که از جمله آن عقاید اصولی، اعتقاد به وجود خدائی است که منبع همه وجود (کل هستی) است و امکان اینکه انسانها پیامبر و گیرنده وحی باشند. نبوت: پیامبری، مفهوم پیامبری ابن سینا و مفهوم سیر روح بطرف خدا قریباً با یکدیگر مربوط و پیوسته بوده و با فلسفه او همبستگی دارد.

محققین قرن نوزدهم اروپا فکر می‌کردند که تصوف ابن سینا از فلسفه او فرع (جدا) است، اما آشنائی کامل با نوشته‌های او روشن می‌سازد که چنین نیست. تصوف و فلسفه او - هر دو - یک نظام منجم و همبسته را می‌سازند. حجم و وسعت نوشته‌های عرفانی او نشان می‌دهد که او معنای زیادی برای زندگی عرفانی قابل بوده است. اینچنین می‌نماید که عرفان (تصوف) منشأ توان عقلی او بوده است. این موضع شخصی مذهبی ابن سینا یکی از محققین برجسته اروپائی را به این نتیجه کشانده که وی به روح افلاطون نزدیکتر است تا به فلاسفه دیگری که بیشتر افلاطونی هستند و کمتر ارسطوئی.

«ابن سینا» چیزی را درک کرده که عین اندیشه افلاطون است، و شاید به همین دلیل باشد که مورد توجه مسلمین است. همچنانکه افلاطون هم حقیقت دینی را به مردمی منتقل کرد که آمادگی پذیرش حقیقت دینی را در تمامی زمانها دارند.

کتابنامه

G. M. WICKENS (ed.), *Avicenna:*

Scientist and Philosopher, London, 1952; six lectures delivered one by A. J. Arberry on his life. Criticized by S. van den Bergh in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, xvi (1954), 400-4.

A. - M. GOICHON, *La Philosophie*

d'Avicenne et son influence en Europe medievale, Paris, 1944; three lectures on the purely philosophical aspects of his achievements. Also: *La Distinction de l'essence et del l'existence d'apres Ibn Sina*, Paris, 1937; Philosophical discussion. Also: *Livre des directives et remarques*, Beirut and Paris, 1951; translation of a general exposition of his system.

Louis GARDET, *La Pensee religieuse d'Avicenne*, Paris, 1951; a careful and sympathetic study of his relation to Sunnite theology and of his mysticism.

Henry CORBIN, *Avicenna and the*

Visionary Recital, London, 1961; a fascinating exploration of his mystical and theosophical thought; the relation of later Imamite Shi'ism to him is discussed in pp. 243-57.

F. (azlur-) RAHMAN, *Avicenna's*

Psychology, London, 1952; translation of section of *K. an-Najat* with notes. Also: *Prophecy in Islam*, London, 1958; deals with the philosophical conception of prophethood.

Soheil M. AFNAN, *Avicenna, his life*

and works, London, 1958; careful description; pp. 233-57 on his influence in the east covers much unfamiliar ground.